

پژوهشی در تاریخنگاری مغرب اسلامی؛

بررسی البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب

دکتر یونس فرهمند*

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۲۵ تاریخ تأیید: ۸۸/۱۰/۵

ابوالعباس احمد بن محمد بن عذاری مشهورترین مورخ مغربی پیش از ابن خلدون است که با نگارش البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب یکی از مهم‌ترین نوشته‌های تاریخی مغرب اسلامی را پدید آورد. این مقاله به بازشناسی و تبیین جایگاه این کتاب در بین نوشته‌های تاریخی مغرب اسلامی، شیوه تألیف و منابع مورد استفاده مؤلف پرداخته و بدین نتیجه دست یافته است که به رغم نگارش آن در قرن هشتم، کتاب متضمن اخبار بسیار و روایات نادری است که جایگاه کتاب را تا حدّ منبعی دست اول ارتقا داده است. بعلاوه شیوه تألیف اخبار تاریخی آن، تلفیقی است از شیوه‌های سالشمار و موضوعی که با اسلوبی ساده و روان نگاشته شده است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، البیان المغرب، مغرب اسلامی، ابن عذاری، اندلس.

مقدمه

تحولات تاریخ نگاری مغرب اسلامی در سده هشتم هجری به صورت چشمگیری از اوضاع سیاسی آن روزگار متأثر بود. شمال آفریقا پس از تجربه حاکمیت سیاسی واحد در دوره فاطمیان، مرابطون و موحدون با سقوط امپراتوری موحدون در نیمه دوم قرن هفتم، حاکمیت در این منطقه تجزیه شد و پس از منازعات بسیار میان مدعیان قدرت، سرانجام دولت‌های سه گانه متقارن حفصیان در تونس، بنی عبدالواد در تلمسان و بنی مرین در فاس بر عرصه حکومت مغرب دست یافتند. در اندلس نیز درگیری میان ملوک الطوائف به اوج خود رسید و خاندان‌های حکومتگر مسلمان اندلس بر ضد یکدیگر با مسیحیان دست همکاری دادند. [۱] و حتی از اختلافات داخلی درون خاندانی بر کنار نبودند. [۲]

انشقاقات سیاسی مغرب سبب شد تا دولت‌های سه گانه مغرب با هدف ثبت مفاخر و متأثر خود در جذب مورخان و دانشمندان بکوشند و با یکدیگر به رقابت برخیزند. این وضع موجب پیدایش گونه‌های متعددی از نوشته‌های تاریخی شد که تا آن زمان در مغرب سابقه نداشت؛ به طوری که می‌توان سده هشتم را از نظر شمار منابع تاریخی - ادبی مهم از دیگر قرون ممتاز دانست. در سرآغاز این قرن ابن عذاری مراکشی با نگارش تاریخ عمومی البیان المغرب سنت تاریخ نگاری مغرب را که عموماً به جغرافیای مغرب محدود می‌شد و حتی با شبه جزیره ایبری ارتباط نداشت، [۳] تغییر داد و جهان اسلام را به مثابه پیکری واحد در نظر گرفت. این رویکرد به تاریخ که بر روابط حسنه حکومت‌های اسلامی به ویژه مصر و مغرب تأکید داشت، با نگارش العبر ابن خلدون به اوج خود رسید. چنین می‌نماید که حملات مغولان و

صلیبیان به شرق اسلامی و شامات از يك سو و جنگ‌های صلیبی که مصر، مغرب و اندلس را از سوی دیگر هدف قرار داده بود، مورخان مسلمان را به ایجاد جهان‌نگری واحد سوق داد که نمودار تقابل اسلام و مسیحیت بود.

علاوه بر تاریخ نگاری‌های عمومی، آشکال دیگر وقایع نامه‌ها چون تواریخ محلّی، دودمانی و انواع تراجم نگاری نیز در این دوره رواج بسیار داشت و سلاطین از نویسندگان این آثار حمایت می‌کردند. این حمایت‌های بی‌دریغ، اگر چه پیدایش آثار تاریخی را به دنبال داشت، اما نتوانست آنها را از ضعف معمول تاریخ نگاری دودمانی در امان نگاه دارد؛ به طوری که مبالغه نخواهد بود اگر جریان تاریخ نگاری اسلامی را در این دوره به طور کامل تابع دربار بدانیم از این رو کمتر به مورّخ مستقلی بر می‌خوریم که بی‌توجه به خشنودی ممدوح خود به گزارش حقایق تاریخی پرداخته باشد. به درستی معلوم نیست که آیا ابن عذاری البیان المغرب را به تقاضای سلطان مرینی نگاشت یا نه؛ اما تردیدی نیست که وی کتاب را نه با میل شخصی و ارضای خاطر خویش بلکه به خواهش دیگران پدید آورده است؛ از این رو رویکرد او به تاریخ مرینی با بزرگ‌نمایی و تعصّب همراه است. [۴] ابن ابی زرع، نویسنده الذخیره السنیه [۵] و روض القرطاس نیز از این ضعف مستثنا نیست و بارها به ستایش و تجلیل مرینیان خاصه ممدوح خود ابوسعید عثمان و تقبیح مخالفان آنان پرداخته است. [۶] انگیزه ابن خطیب، سیاستمدار و مورّخ این سده، در نگارش اعمال الاعلام از این هم ناامید کننده‌تر به نظر می‌رسد؛ چه وی تصمیم گرفت با هدف توجیه سلطنت ابوزّیان مرینی، که هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود، مصادیق گوناگون حکومت سلاطین خردسال را ارائه دهد تا در جهت مشروعیت بخشی حاکم به کار گرفته شود. [۷]

دوره طلایی حکومت مرینیان (۶۳۳ - ۹۶۳ ق) به ویژه در مقایسه با دولت‌های متقارن و همجوار آنان چون حفصیان (۶۲۷ - ۹۸۲ ق) و زّیانیان (۶۳۳ - ۹۶۲ ق) را می‌توان اوج رواج فرهنگ عربی اسلامی در مغرب دانست که تاریخ و تاریخ نگاری همواره در آن نقشی برجسته داشت و فاس پایتخت مرینیان برای نخستین بار آن همه شکوه و عظمت به خود دید. [۸] و توانست مورد توجه دانشمندان قرار گیرد.

البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب

ابوالعباس احمد بن عذاری مشهورترین مورّخ مغربی پیش از ابن خلدون است. اگر شهرت بایسته ابن خلدون در تبیین علل و عوامل پدیده‌های تاریخی در مقدمه نبود، چه بسا ابن عذاری در تاریخ نگاری مغرب اهمیت و شهرتی فزون‌تر می‌یافت. به رغم اهمیّت اثر ارزشمند البیان المغرب، متأسفانه از زندگی و تحولات حیات ابن عذاری اطلاعی در دست نیست و تراجم نگاران مشهور مغربی چون ابن قاضی و ابن قنفذ از وی یادی نکرده‌اند. [۹] محققان و شرح حال‌نگاران متأخّر نیز جز از نام و تاریخ احتمالی زندگانی او، آگاهی کافی به دست نداده‌اند. [۱۰] با این همه، به نظر می‌رسد وی در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری در مراکش دوره مرینی می‌زیسته و چندی حاکم شهر فاس بوده است. [۱۱] مقام ممتاز علمی و ادبی و آشنایی گسترده با اخبار حاکمان و امیران شرق و غرب جهان اسلام از خلال گفتارش در البیان المغرب نمایان است. [۱۲] از آثار او نیز به درستی اطلاعی در دست نیست و برخلاف بسیاری از نویسندگان این دوره که در رشته‌های مختلف دینی سرآمد بودند، بعید به نظر می‌رسد که وی جز در تاریخ، مقامی شامخ داشته باشد. تنها اثر برج مانده از او، کتاب بیان المغرب فی اختصار ملوک الاندلس و المغرب است. [۱۳] به نظر می‌رسد هنوز چاپ کاملی از این اثر عرضه نشده و چاپ فعلی آن نواقص و افتادگی‌های زیادی دارد. [۱۴] با این حال بیش از يك قرن، تلاش‌های خاورشناسان برجسته حوزه مغرب و اندلس چون دُزی، پروونسال و هویسی می‌رند را به

خود معطوف داشته است. [۱۵]

مقدمه کتاب، که متأسفانه چاپ دوزی فاقد آن است، در تبیین انگیزه، هدف، منابع و اجزای مختلف کتاب بسیار مفید است. از این مقدمه به ویژه ارجاعات وی آشکار است که پیش از نگارش البیان المغرب، کتابی در تاریخ مشرق به نام البیان المشرق فی اخبار المشرق نگاشته بوده که اصل آن امروزه در دست نیست؛ اما گزارش‌های اندکی از آن در بیان المغرب باقی مانده است. [۱۶] این گزارش‌ها حکایت از آن دارد که البیان المشرق جز سرزمین‌های شرقی، تاریخ مصر، دست کم تا دوره فاطمیان را نیز شامل می‌شده است. [۱۷] به هر روی شهرت ابن عذاری به دلیل البیان المغرب اوست و البیان المشرق - هر چه باشد - نتوانست در میان مورخان مغربی جایگاهی بایسته یابد و از این رو به فراموشی سپرده شد و ظاهراً در هیچ یک از آثار تاریخی متأخر از آن سخنی به میان نیامده است.

البیان المغرب از مفصل‌ترین نوشته‌های تاریخی مغرب و اندلس است که به رغم آن که در قرن هشتم به نگارش درآمده، متضمن اخبار بسیار و روایات نادری است که جایگاه کتاب را تا حدّ منبعی دست اول ترفیع داده است. [۱۸] بعلاوه همچون اغلب نوشته‌های این دوره که به خواست سلاطین یا بزرگان تحریر می‌یافتند، نیز از این نقیصه خالی نیست و نویسنده آن را نه برای ارضای علایق شخصی یا دانش دوستی بلکه به خواهش دیگران پدید آورده است. با این تفاوت که نام و هویت ممدوح ابن عذاری در این کتاب به درستی معرفی نشده و تنها به اشاره از آن سخن رفته است. وی در این باره می‌نویسد:

چون به نگارش اخبار خلفا، بزرگان و امیران شرق و غرب و دیگر سرزمین‌ها و ادار شدم و درباب اخبار تاریخی به مناظره با فضلا و دوستان دانشور حریص بودم، یکی از آنان، که اکرامشان بر من واجب بود، از من خواست تا تك نگاشته‌ای موجز و مختصر درباب اخبار پادشاهان سرزمین‌های غربی بنویسم. او چنان در این کار پافشاری کرد که از نگارش آن ناگزیر شدم و نتوانستم خواسته‌اش را پاسخ نگویم و عذر آورم؛ از این رو از سر اضطرار و نه اختیار به جمع و تألیف کتاب دست زدم. [۱۹]

ابن عذاری در مقدمه کتاب از اهتمام به علوم و کسب دانش و همنشینی با علما سخن گفته و پس از بیان انگیزه تألیف، به مهم‌ترین منابع خود اشاره کرده است. سپس طبق معمول از جغرافیای تاریخی مغرب و افریقه و آثار و احادیثی که در فضایل مغرب روایت شده، بحث کرده و تاریخ مغرب را از سال ۲۱ هجری که عمروعاص اسکندریه را گشود آغاز کرده است. [۲۰] وی کتاب را در سه بخش مستقل از هم تدوین کرده تا بدین وسیله مطالب آن «برای خواننده قابل فهم و آسان شود». [۲۱]

بخش نخست به تاریخ افریقه از بدو فتوحات در دوره خلیفه سوم عثمان تا روی کار آمدن مرابطون اختصاص دارد. این بخش مشتمل است بر اخبار والیان اموی و عباسی، خوارج صُفریه و اباضیه، اغلبیان، عبیدیان شیعه، قبایل زناته، صنهاجه و... تا زمان انتقال به مصر و حکومت جانشینان آنها، بنی زبیری و بنی حمّاد، و تهاجم اعراب بنی هلال و بنی سلیم تا ظهور موحدون. وی سپس در این بخش به تاریخ مغرب اقصی پرداخته و از ادریسیان، برغواطه، بنی یغراوه تا شکل‌گیری مرابطون نیز یاد کرده است.

بخش دوم به تاریخ اندلس از فتح آن تا ورود مرابطون در سال ۴۷۸ ق. اختصاص یافته و در آن از سرگذشت امویان اندلس و قیام‌هایی که در آن دوره شکل گرفت، بنی عامر و دیگر ملوک الطوائف اندلس چون بنی حمّود، بنی جَهْوَر، بنی عبّاد، بنی صُمّاح، بنی بکر، بنی آفطس و ملوک زناته و صنهاجه بحث شده است.

بخش سوم به دولت‌های مرابطون و موحدون تا سال ۶۶۷ ق. اختصاص دارد و در خلال آن از مهم‌ترین دولت‌های مغرب چون بنی حفص و بنی مرین، و اندلس چون بنی هود و بنی احمر سخن رفته است.

این چنین، ابن عذاری را باید از نخستین مورخان قرن هشتم هجری دانست که چارچوب دقیقی برای تاریخ خود ترسیم کرده و هم از این روست که البیان المغرب را قدیمی‌ترین اثر موجود تاریخی صرف در عرصه تاریخ نگاری مغرب نامیده‌اند. [۲۲] کتاب به تصریح مؤلف، دو رونوشت داشته و نسخه کنونی، رونوشت دوم است که ابن عذاری خود در آن حذف و اضافاتی انجام داده است. [۲۳] رویکرد ابن عذاری به موضوعات تاریخی با معاصرانش تفاوتی بایسته ندارد؛ از این رو نمی‌توان البیان المغرب را چیزی جز گردآوری و اقتباس صرف از منابع پیشین دانست. ارزش کتاب نیز نه به نوآوری‌های وی، بلکه به جامعیت آن در مقایسه با دیگر نوشته‌های تاریخی مغرب است و همچون دیگر نوشته‌های پیش از آن اظهار نظر و داوری در باب روایات و وقایع در آن جایگاهی ندارد. با این همه، در این کتاب علاقه‌ای به ذکر عجایب و اوهام دیده نمی‌شود. [۲۴] و به تدریج خرافات و شگفتی‌ها جای خود را به واقعیت‌ها و حوادث تاریخی داده است.

از نظر مذهبی و دینی، موضع‌گیری‌های صریح و بی‌پرده ابن عذاری به خصوص در برخورد با مسیحیان، جالب توجه است. از خلال گفتار وی، به درستی می‌توان دانست که مؤلف در برابر فاطمیان موضع سلبی دارد. [۲۵] از این رو نه تنها در نسب علوی آنان تردید می‌کند، بلکه در مواضع متعدد ابوعبدالله شیعی، [۲۶] ابوسعید جنّابی [۲۷] و قرامطه [۲۸] را ملعون می‌خواند و با استناد به آرای ابن قُطّان بیشتر اعتقادات آنها را کفر می‌داند. [۲۹] رویکرد منفی وی به تاریخ فاطمیان، اگر چه شایسته مورّخی آگاه و بی‌طرف نیست، اما این حُسن را دارد که از راه مقایسه با نوشته‌های تاریخی عصر فاطمی - که به دفاع جانبدارانه از این جریان پرداخته‌اند - بتوان به برخی از حقایق تاریخی آنان دست یافت. در این میان توجه ابن عذاری به تحولات مذهبی ناشی از حکومت نوظهور فاطمیان و واکنش مغربیان به اعتقادات آنان بسیار قابل توجه است. [۳۰]

موضع منفی وی در برابر صلیبیان به مراتب از فاطمیان هم شدیدتر است. [۳۱] و می‌توان وی را دشمن‌ترین مورّخ مغربی این قرن در مخالفت با مسیحیان تلقی کرد. این موضع‌گیری البته با اطلاع از نبردهای استرداد در اندلس و حملات پیاپی مسیحیان به شهرهای مغرب به خوبی می‌توان توجیه کرد. او از هم پیمانی مسلمانان با مسیحیان و دشمنی ملوک الطوائف با یکدیگر دلخوش نیست. [۳۲] و مکرّر پس از ذکر «نصارا»، از خداوند نابودیشان را طلب می‌کند. [۳۳] همچنین پس از نام شهرهایی که در آماج حملات مسیحیان قرار داشت، عبارت دعایی «حَسَّ هَا اللَّهُ» را به کار می‌برد [۳۴] و برای شهرهایی چون اشبیلیه که به دست مسیحیان افتاده بود، بازگشت سلطه مسلمانان بر آنها را از خداوند خواستار است. [۳۵]

شیوه نگارش البیان المغرب

شیوه تدوین البیان المغرب تلفیقی از شیوه رایج سالشمار و موضوعی است. به نظر می‌رسد اتخاذ این شیوه، مرهون آشنایی عمیق مؤلف با منابع گوناگون تاریخی شرق و غرب جهان اسلام است که خود در مقدمه به آن اشاره کرده است. [۲۶] وی حوادث تاریخی را به ترتیب سال وقوع از ۲۱ تا ۶۶۷ هجری بررسی کرده است. با این همه او تنها به این شیوه متکی نیست و در خلال سنوات مختلف، موضوعات مهم و مورد توجهش را در درون شیوه سالشمار جای داده و به تفصیل یک جا از آنها سخن گفته است. تفصیل برخی از این وقایع به گونه‌ای است که مؤلف گاه یکبار به کلی از شیوه سالشمار دست شسته و به موضوعات منفرد تاریخی پرداخته است. [۳۷] مطالبی که به صورت موضوعی تدوین یافته‌اند، عموماً به شکل قابل توجهی از گزارش‌های سالشمار جدا شده‌اند. انتقال از شیوه موضوعی به سالشمار با عبارات «رَجَع الخبر» [۲۸] یا «رَجَع الخبرُ الي نسق التاريخ» [۳۹] صورت می‌گیرد. با این وصف می‌توان پنداشت که حتی در قرن هشتم نیز تاریخ تنها بر نوشته‌های سالشمار اطلاق می‌شده است. چنین می‌نماید که مؤلف این شیوه را آگاهانه و با هدف انسجام بین وقایع و اخبار تاریخی در پیش گرفته باشد. روایاتی که تاریخ دقیق وقوع آن به درستی روشن نیست، در یک جا به اختصار آمده است و در سال مورد نظر نیز آنها را ذکر کرده است؛ برای نمونه چون به فتوحات مغرب در دوره عقبه بن نافع می‌رسد، می‌گوید:

نمی‌دانم فتوحات وی [به تمامی] در این سال واقع شد یا تا سال بعد در روزگار یزیدین معاویه نیز ادامه داشت؛ از این رو مجموعه‌ای مختصر از غزوات وی را در این جا ذکر کردم تا خبر منقطع نگردد. [۴۰]

گاه نیز این گونه روایات را مستقل از شیوه سالشمار و در پایان یک مبحث، یک جا گرد آورده است؛ برای مثال به هنگام سخن از گسترش قلمرو موحدون، به ترتیب سنواتی درباب شهرهای مفتوحه آنان گفت‌وگو کرده و سرانجام بخشی را به «اخبار عرب‌هایی که به طور کلی در سنواتی نامعین به اطاعت موحدون در آمده‌اند» اختصاص داده است. [۴۱] توجه به شهرسازی و جغرافیای تاریخی شهرها، البیان المغرب را از آثار تاریخی مشابه ممتاز کرده است. مؤلف به هنگام بحث از وقایع تاریخی، چون به شهری مهم می‌رسد، بی‌درنگ از جغرافیای تاریخی آن شهر سخن می‌گوید. [۴۲] به نظر می‌رسد که پرداختن به جغرافیای تاریخی شهرها نه به سبب پیوند تاریخ و جغرافیا بلکه صرفاً برای فهم بهتر گزارش‌های تاریخی است که به وصف شهرها پرداخته است.

البیان المغرب از نظر ساختار تدوین مطالب، چنانکه گفتیم، به سه بخش تقسیم شده است: بخش اول، تاریخ مغرب تا ظهور مرابطون، بخش دوم، تاریخ اندلس تا ورود مرابطون و بخش سوم، تاریخ مغرب و اندلس تا سقوط موحدون. از آنجا که تاریخ مغرب و اندلس را به علت از هم گسیختگی حاکمیت سیاسی آن از یک سو و ارتباط این حاکمان با یکدیگر از سوی دیگر نمی‌توان به طور کامل در بخش‌هایی مجزا از هم تألیف کرد، ابن عذارى کوشیده تا ضمن ارجاع مکرر مطالب یک بخش به بخش دیگر [۴۳] و گاه ذکر فهرست گونه و مجمل اخبار یک منطقه، [۴۴] به درستی این نقیصه را برطرف سازد.

نحوه تدوین مطالب تاریخی البیان المغرب با روض الفطراس شباهت دارد. هر دو به هنگام بحث از حوادث سیاسی یک دولت غالباً در بدو امر و گاه در پایان سال حکومت به نسب، نام مادر، ویژگی‌های اخلاقی و صفات ظاهری، نام وزرا،

کتاب، حجاب، امرا و دولتمردان می‌پردازند. [۴۵] توجه به وفیات [۴۶] و حوادث طبیعی، چون زلزله، [۴۷] کسوف، [۴۸] طاعون [۴۹] و نیز وضع اقتصادی به ویژه گرانی [۵۰] و قحطی، [۵۱] در بخش‌های سالشمار کتاب مکرر به چشم می‌خورد. متأسفانه اطلاعات او در این خصوص چنان اجمالی و کوتاه است که به سختی می‌توان به تحولات اقتصادی یا خسارات ناشی از این حوادث طبیعی پی برد. [۵۲]

انطباق تاریخ وقوع حوادث در سالشمار هجری با ماه‌های مسیحی [۵۳] و رومی [۵۴] در بیان المغرب نیز بازتاب دارد؛ این تطبیق تقویم اگر چه در سطحی محدود صورت می‌پذیرد، اما بی‌شک خبر از آغاز رواج اسامی ماه‌های غیر اسلامی در گاه شماری غرب جهان اسلام دارد.

اسلوب نگارش

اسلوب نگارش کتاب، ساده و روان و عموماً خالی از صناعات ادبی است. با این همه، نظر به تعدد منابع مؤلف و اتکای صرف به آنها، این تاویت را بر آن داشته تا اسلوب وی را معجونی از اسلوب نوشته‌های مورخان پیش از خود بداند. [۵۵] مبالغه در مدح و ذم یا استعمال الفاظ تملق‌آمیز که در بین مورخان پیش از او چون ابن صاحب الصلاه و ابن القطان وجود دارد، نزد ابن عذاری به چشم نمی‌خورد. [۵۶] استفاده از عبارات موجز و زیبا به ویژه به هنگام رعایت شیوه سالشمار و وصف دقیق و روشن وقایع در جای جای کتاب به گونه‌ای است که خواننده به آسانی به مقصود مؤلف دست می‌یابد. بخش سوم کتاب به لحاظ اسلوب نگارش و شیوه بیان، تفاوت قابل ملاحظه‌ای با بخش‌های دیگر دارد. در این بخش از یک سو بر حجم اشعار و استفاده از اسناد و مکاتبات دولتی به میزان قابل توجهی افزوده شده است و از سوی دیگر حضور یا هم‌عصری مؤلف با پاره‌ای از حوادث موجب شده تا به پیرایه‌های ادبی و از جمله سجع بیشتر توجه کند. این پیرایه‌ها به ویژه در جاهایی که از تقابل مسلمانان و مسیحیان سخن دارد، به نحو برجسته‌تری به چشم می‌خورد. حجم قصاید کتاب نسبتاً قابل توجه است و شاید بتوان مجموع آنها را در حدّ کتابی متوسط تخمین زد. [۵۷] موضوع این قصاید عمدتاً جنگ‌های استرداد است [۵۸] که در رثای شهرهای اندلس و تشویق مسلمانان به جهاد سروده شده است. [۵۹] از این اشعار می‌توان به شرایط روحی حاکم بر جامعه اسلامی آن زمان پی برد.

منابع البیان المغرب

البیان المغرب بیش از آن که حاصل مشاهدات یا روایات بی‌واسطه مؤلف باشد، به جهت استفاده گسترده از منابع تاریخی - ادبی پیش از خود اهمیت دارد. کتاب از نظر تعدد منابع و تنوع ارجاعات در بین نوشته‌های تاریخی مغرب، کم‌نظیر است و از این نظر که نویسنده با اتکای به منابع قدیم‌تر، توانسته تاریخی جامع درباره غرب جهان اسلام تألیف کند، شاید بتوان آن را به کار ارزشمند ابن اثیر، الکامل، درباره شرق جهان اسلام تشبیه کرد. با این همه به نظر می‌رسد عرصه استفاده ابن اثیر از منابع به مراتب محدودتر از ابن عذاری است. از مقدمه مؤلف می‌توان دانست که وی به منابع خود اهمیت می‌داده و تقریباً هیچ نوشته تاریخی یا تک‌نگاری مهمی نیست که از دید وی پنهان مانده باشد. [۶۰] شمار منابع ناشناخته او که با عباراتی چون «قال بعضُ المورخین»، [۶۱] «ذکر اصحاب التاریخ» و «اتَّفَق جماعه من المؤرّخین» [۶۲] آمده، بسیار اندک است. بعلاوه خود تصریح کرده که «اخبار روزگارش را به تحقیق از مشایخ آن ایام» برگرفته است. [۶۲] از قید «تحقیق» وی، معلوم می‌شود که در اخذ روایات، به وثاقت راوی و خبر اهمیت می‌داده است. اغلب روایات شفاهی کتاب مربرط به مشاهدات معاصران وی از تحولات سیاسی اواخر حکومت

موحدون است؛ از این رو این مطالب اهمیت بسیار دارد. [۶۴]

اسناد و مکاتبات سیاسی نیز از منابع مورد استفاده ابن عذارى است. به نظر می‌رسد ولایت او بر فاس، [۶۵] دسترسی به اسناد را برایش میسر کرده بود. این اسناد هم از جهت اشتغال بر موضوعات متعدد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درخور توجه است و هم از نظر تحوّل فنون کتابت نامه‌ها و مراسلات ادبی در مغرب. [۶۶] با این همه کلیه این اسناد به دوره‌های مرابطون، موحدون و پس از آن اختصاص دارد. [۶۷] و هیچ سندی از ادوار اولیه تاریخ مغرب و اندلس در کتاب انعکاس نیافته است. شماری از این اسناد اهمیت منحصر به فرد دارد و تنها در این کتاب مجال بقا یافته است؛ برای نمونه می‌توان به دو نامه علی بن یوسف بن تاشفین اشاره کرد که یکی به فرزندش تاشفین و دیگری به والی و نماینده خود در اشبیلیه، ابومحمد عبدالله بن فاطمه، نوشته است. [۶۸]

شمار نوشته‌های تاریخی مورد استفاده ابن عذارى بیش از پنجاه اثر است. وی نه تنها از منابع تاریخی و ادبی مغرب بهره گرفته، بلکه از منابع شرق جهان اسلام چون آثار واقدی، [۶۹] ابن قتیبه، [۷۰] بلاذری، [۷۱] مسعودی [۷۲] و به ویژه طبری [۷۳] نیز استفاده کرده است. به درستی معلوم نیست که آیا مؤلف منابع شرق اسلامی را بی‌واسطه، در اختیار داشته یا از طریق آثار و نوشته‌های متأخرتر از آنها بهره گرفته است. هر چه باشد، قرآینی هست که وی منقولات مورخانی چون رقیق قیروانی (د. ۴۱۷ ق) در تاریخ افریقیه و المغرب را برگرفته و به اصل آنها ارجاع داده است. [۷۴]

ابن عذارى، گذشته از منابع اسلامی، به صورت بسیار محدودی به منابع مسیحی نیز دسترسی داشته است. وی به هنگام سخن از ملوک گوت در اسپانیا از این منابع با «کتب عجم» یاد کرده است. [۷۵] از این رو می‌توان پنداشت که وی به ترجمه برخی سالشماری‌های لاتینی آن دوره چون سالشمار ازیدور باجی [۷۶] نیز دسترسی داشته است. [۷۷] منابع تاریخی مورد استفاده ابن عذارى اگر چه متعدد است، اما بخش اعظم کتاب مبتنی است بر نوشته‌های ابن حیّان، [۷۸] ابن بسّام، [۷۹] ابن قَطّان، [۸۰] ابن حمّاد، [۸۱] رقیق قیروانی، [۸۲] رازی، [۸۳] ابن خاقان، [۸۴] و در مرتبه بعد آشیری [۸۵] و ابن صاحب الصلاه. [۸۶] منقولات وی از ابن حیّان ارزش تاریخی بسیار دارد؛ چرا که امروزه از آثار چهارگانه المُقتَبَس، اخبار الدوله العامریه، المتین و البَطْشَه الکبری تنها بخش‌هایی از کتاب نخست در دست است و به وضوح می‌توان دریافت که ابن عذارى از کتب فوق مکرّر و غالباً بدون ذکر نام بهره گرفته است. [۸۷] به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد که قسمت اعظم مطالب کتاب در خصوص دوره هشام المؤید (۳۶۶ - ۴۲۲ ق)، خلیفه اموی اندلس، همان اخبار الدوله العامریه و المُقتَبَس است. [۸۸] اهمیت روایات ابن عذارى از دیگر نوشته‌های تاریخی فوق به يك اندازه نیست. در حالی که همه یا دست کم قطعاتی از الذخیره ابن بسّام، نظم الجُمان ابن قَطّان، تاریخ افریقیه و المغرب رقیق قیروانی، قلائد العقیان و مطمح الانفس ابن خاقان و المَنُّ بالامامه ابن صاحب الصلاه باقی مانده است، از نصّ عربی اخبار ملوک الاندلس احمد بن محمد موسی رازی، کتاب القَبَس فی اخبار المغرب و فاس و الاندلس ابن حمّاد و نظم اللآلی فی فتوح الامر العالی حسن بن آشیری هیچ اطلاعی در دست نیست؛ از این رو البیان المغرب در بازسازی این آثار، مفید می‌تواند باشد؛ اما استفاده مؤلف از دیگر منابع تاریخی چنان اندک است که غالباً نمی‌توان جایگاهی برجسته برای آنها قائل شد؛ از جمله این منابع: مسالك الممالك اشبیلی، [۸۹] العبر ابن ابی الفیاض، [۹۰] کتاب الصلّه ابن بشکوال، [۹۱] المسالك و الممالك قروي، [۹۲] الدرر القلائد سالمی، [۹۳]

الأنوار الجليه في الدوله المرابطين و تقصي الأنباء في سياسه الرؤساء ابن صيرفي، [٩٤] و سرانجام دو كتاب مجهول الهويه المظفري، [٩٥] و الاقتضاب مي باشد. [٩٦]

نتیجه گیری

البيان المغرب في اخبار الاندلس و المغرب را باید از نوشته‌های مهم تاریخی مغرب اسلامی دانست که به رغم نگارش آن در قرن هشتم متضمن اخبار بسیار و روایات نادری از قرون قبل است که جایگاه کتاب را تا حدّ منبعی دست اول ارتقا داده است. بعلاوه چنان که مؤلف در مقدمه گفته، کتاب را به خواست یکی از سلاطین یا بزرگان وقت نوشته است.

شیوه تألیف کتاب تلفیقی از شیوه‌های سالشمار و موضوعی است که به صورت ساده و روان نوشته شده و با روض القیرطاس ابن ابی زرع شباهت انکار ناپذیری دارد.

از امتیازات البیان المغرب، تعدد منابع و تنوع ارجاعات است که از این حیث در بین نوشته‌های تاریخی مغرب، کم نظیر است. نویسنده با اتکای به منابع قدیم‌تر، توانسته تاریخی جامع درباره غرب جهان اسلام تألیف کند. شاید بتوان آن را به کار ارزشمند ابن اثیر، الکامل، درباره شرق جهان اسلام تشبیه کرد. نکته شایان ذکر این است که کتاب بیش از آن که محصول مشاهدات یا روایات بی‌واسطه مؤلف باشد، به طور گسترده از منابع تاریخی - ادبی پیش از خود بهره برده است.

پي نوشتها

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

۱. ر. ك: احمد بن عذارى، البيان المغرب، قسم الموحدين، به كوششي محمد ابراهيم كتاني و ديگران (دارالبيضا: دارالثقافه، ۱۹۸۵ م) ص ۳۰۹.
2. Latham, "Nasrid", EI2, vol. 7, p 1024-5.
3. Kably. M, "Tarikh", EI2, vol. 12, p. 800.
۴. ر. ك: ابن عذارى، پيشين، ص ۳۸۹ - ۴۰۰.
۵. ر. ك: همان، ص ۱۱، ۱۳، ۱۵.
۶. علي بن ابي زرع، روض القرطاس، به كوشش عبدالوهاب بن منصور (رباط: المطبعه الملكيه، ۱۹۹۹ م)، ص ۱۷، ۳۶۴ و پس از آن.
۷. لسان الدين، ابن خطيب، تاريخ الاسبانيه الاسلاميه، به كوشش لوي پرونسال (بيروت: دارالمكسوف، ۱۹۵۶ م) ص ۴۱، ۱۸۳، ۱۹۷.
۸. نقولا زياده، افريقيات، دراسات في المغرب العربي و السودان الغربي (لندن: رياض الريس لكعب و النشر، ۱۹۹۱ م) ص ۱۱۱ - ۱۱۳.
۹. ر. ك: ابن قاضي، دره الحجال، به كوشش محمد احمد ابوالنور (قاهره: بي نا، ۱۹۷۰ م)؛ همو، جذوه الاقتباس (رباط: دارالمنصور، ۱۹۷۳ م)؛ ابن قنغد، الوفيات، به كوشش عادل نويهض (بيروت: المكتبه التجاري للطباعه و النشر و التوزيع، بي تا)؛ ابن الطواج، سبك المقال، به كوشش محمد مسعود جبران (بيروت: دارالغرب الاسلامي، ۱۹۹۵ م).
۱۰. ناصرالدين سعيدوني، من التراث التاريخي و الجغرافي ا للغرب الاسلامي (بيروت: دارالغرب الاسلامي، ۱۹۹۹ م) ص ۱۳۵؛ طه ذنون، ابن عذارى المراكشي (بيروت: دارالمدار الاسلامي، ۲۰۰۵ م) ص ۳۳؛ ابن عذارى، پيشين، ج ۱.
11. Dozy, "Introduction..." Bosch-Vila, "Idhari" EI2, vol. 3, p. 805.
۱۲. ر. ك: ابن عذارى، پيشين، ج ۱، ص ۲، سعيدوني، پيشين، ص ۱۳۵؛ نيز ر. ك: Ibid
۱۳. ابن عذارى، پيشين، ج ۱، ص ۳.
۱۴. براي قسمت چاپ نشده اين اثر ر. ك: عبدالقادر زمامه، در معهد الدراسات الاسلاميه في مدريد، ص ۱۹۲ - ۱۹۶۹.
15. Dozy, Provençal, Hici mairanda, see: Ibid.

۱۶. ابن عذاري، پیشین، ج ۱، ص ۱۴، ۶۶، ۸۰، ۲۲۹.
۱۷. همان، ج ۱، ص ۲۲۹.
۱۸. عبدالواحد ذنون طه، پیشین، ص ۳۳.
۱۹. ابن عذاري، پیشین، ج ۱، ص ۲.
۲۰. همان، ص ۸.
۲۱. همان، ص ۳.
۲۲. محمد ابن تاويت، الوافي بالأدب العربي في المغرب الاقصي (بي جا، دارالثقافه، ۱۹۸۳ م) ص ۳۸۰.
۲۳. ابن عذاري، پیشین، ج ۱، ص ۵.
۲۴. ر. ك: همان، ص ۲۰. فقط چند نمونه از این دست در کتاب است.
۲۵. ر. ك: همان، ص ۲۸۱ - ۲۸۹.
۲۶. همان، ص ۱۴۶، ۱۶۰.
۲۷. همان، ص ۲۸۴.
۲۸. همان، ص ۲۲۰.
۲۹. همان، ص ۲۸۷.
۳۰. همان، ص ۱۵۲ - ۱۷۵ و ۱۸۱ - ۱۹۵.
۳۱. ر. ك: همان، قسم الموحدين، ج ۱، ص ۵۳، ۱۰۳ - ۱۰۴، ۱۰۶.
۳۲. همان، قسم الموحدين، ص ۲۸۹؛ همان، دشمني بني هود و بني احمر، ص ۳۰۹؛ همان، بني هود و مرابطون، ص ۳۰۳.
۳۳. همان، قسم الموحدين، ص ۱۵۳ - ۱۴۵.
۳۴. همان، ص ۲۴۹، ۳۰۱، ۳۲۷.
۳۵. همان، ص ۵۶، ۳۰۳.
۳۶. همان، ج ۱، ص ۲ - ۳.
۳۷. همان، ج ۲، ص ۱ - ۲۵؛ همان، قسم الموحدين، ص ۳۸۴ - ۳۹۶.
۳۸. همان، ج ۱، ص ۲۰؛ همان، قسم الموحدين، ص ۴۱۵.
۳۹. همان، ص ۲۲۷، ۲۵۶.
۴۰. همان، ج ۱، ص ۲۴۱.
۴۱. همان، قسم الموحدين، ص ۴۲۵؛ همان، ج ۲، ص ۵۸، ۱۵۵.
۴۲. همان، ج ۱، ص ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۱۰۳.
۴۳. همان، ج ۱، ص ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۲۳۲.
۴۴. همان، ج ۱، ص ۵۰، ۶۲.
۴۵. همان، قسم الموحدين، ص ۷۹ - ۸۰؛ ابن ابي ذرع، پیشین، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.
۴۶. ابن عذاري، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۴۲، و ج ۲، ص ۸۹، ۱۴۹، ۱۸۲.
۴۷. همان، ج ۱، ص ۲۸۳، و ج ۲، ص ۲۲۰.
۴۸. همان، ج ۱، ص ۱۴۰، و ج ۲، ص ۱۴۹.

۴۹. همان، ج ۱، ص ۱۱۶.
۵۰. همان، ج ۱، ص ۱۸۵، ۲۵۶ - ۲۵۷، ۳۰۲، ۳۰۷.
۵۱. همان، ج ۲، ص ۷۳، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۹.
۵۲. ر. ك: همان.
۵۳. همان، ج ۲، ص ۱۴۸.
۵۴. همان، ج ۲، ص ۲۰۲، ۱۸۵.
۵۵. ابن تاویت، پیشین، ص ۳۸۰.
۵۶. ذنون طه، پیشین، ص ۴۵.
۵۷. ابن تاویت، پیشین، ص ۳۸۱.
۵۸. ابن عذارى، پیشین، قسم الموحدين، ص ۳۸۱ - ۳۸۳.
۵۹. همان، قسم الموحدين، ص ۴۶۳.
۶۰. ر. ك: همان، ج ۱، ص ۲.
۶۱. ر. ك: همان، ج ۱، ص ۶۰ و ج ۲، ص ۲۵۱.
۶۲. همان، ج ۲، ص ۵.
۶۳. همان، ج ۱، ص ۳.
۶۴. برای این مهم، ر. ك: ذنون طه، پیشین، ص ۵۳ - ۶۲.

65. Bosch-Vila, "Ibn- Idhari", EI2, vol. 3, p. 805.

۶۶. ذنون طه، پیشین، ص ۶۳.
۶۷. ابن عذارى، پیشین، ج ۴، ص ۸۷.
۶۸. همان، ص ۶۴ - ۶۵.
۶۹. همان، ج ۱، ص ۴۷ و ج ۲، ص ۷، ۲۴.
۷۰. همان، ج ۱، ص ۴۱.
۷۱. همان، ج ۱، ص ۱۸.
۷۲. همان، ج ۱، ص ۴۵.
۷۳. همان، ج ۱، ص ۷۸، و ج ۲، ص ۴، ۱۶، ۲۷.
۷۴. ذنون طه، پیشین، ص ۲۱۱.
۷۵. ابن عذارى، پیشین، ج ۲، ص ۲.

76. Isidoro Pacence.

۷۷. ذنون طه، پیشین، ص ۲۱۹.
۷۸. ر. ك: ابن عذاري، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۴۰، ۲۵۲.
۷۹. همان، ج ۳، ص ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۵، ۲۵۱.
۸۰. همان، ص ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳.
۸۱. همان، ج ۱، ص ۷۷، ۲۰۳، ۲۱۰، و ج ۳، ص ۱۱۲ و ۱۱۵.
۸۲. همان، ج ۳، ص ۴۹، ص ۶۱، ۶۶.
۸۳. همان، ج ۲، ص ۴، ۶، ۸، ۱۶.
۸۴. همان، ج ۲، ص ۳۳، ۵۲، ۸۷.
۸۵. همان، قسم الموحدين، ص ۱۷، ۲۱، ۲۲.
۸۶. همان، ج ۱، ص ۲۰، ۲۳، ۲۷.
۸۷. همان، ج ۲، ص ۲۹۰ و ج ۴، ص ۳، ۸، ۲۷، ۱۱۳، ۱۷۳.
۸۸. تنها در این بخش ابن عذاري بیش از پنجاه بار از آثار ابن حیان استفاده کرده است. ر. ك: همان، ج ۳، ص ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۷.
۸۹. همان، ج ۱، ص ۲۰، ۲۷.
۹۰. همان، ج ۱، ص ۲۷، و ج ۲، ص ۱۲۸، ۱۲۹.
۹۱. همان، ج ۱، ص ۳۹ و ج ۲، ص ۲۲.
۹۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۲.
۹۳. همان، ج ۱، ص ۱۲۸ و ج ۲، ص ۱۱۲.
۹۴. همان، ج ۴، ص ۷۴.
۹۵. همان، ج ۱، ص ۱۶۷.
۹۶. همان، ج ۳، ص ۵۱، ۸۲، ۹۶.

منابع

- ابي ابي زرع، علي، الأنيس المطرب بروض القرطاس في اخبار ملوك المغرب و تاريخ مدينه فاس، به كوشش عبدالوهاب بن منصور، رباط، المطبعه الملكيه، ۱۹۹۹ م.
- _____، الذخير السنيه في تاريخ الدوله المرينيه، رباط، دارالمنصور للطباعه و الوراقه، ۱۹۷۲ م.
- ابن تاويت، محمد، الوافي بالأدب العربي في المغرب الأقصى، بي‌جا، دارالثقافه، ۱۹۸۳ م.
- ابن خطيب، لسان الدين، تاريخ الاسبانيه الإسلاميه، به كوشش لوي پروونسال، بيروت، دارالمكشوف، ۱۹۵۶ م.
- ابن الطواج، عبدالواحد محمد، سبك المقال لفك العقال، به كوشش محمد مسعود جبران، بيروت، دارالغرب الاسلامي، ۱۹۹۵ م.
- ابن عذاري، ابوالعباس احمد، البيان المغرب في أخبار الاندلس و المغرب، به كوشش كولان و پروونسال، ليدن، بريل، ۱۹۴۸ م.
- همان، به كوشش رينهارت دوزي، ليدن، بريل، ۱۸۵۱ م.
- همان، جزء الرابع، به كوشش احسان عباس، بي‌جا، دارالعربيه للكتاب، ۱۹۸۳ م.

- همان، قسم الموحدین، به كوشش محمد ابراهيم كئانی و ديگران، دارالبیضاء، دارالثقافه، ۱۹۸۵ م.
- همان، جزء الثالث، به كوشش كولان و پروونسال، بيروت، دارالثقافه، ۱۹۸۳ م.
- ابن قاضي، ابوالعباس احمد بن القاضي المكناسي، جذوه الأقتباس في ذكر من حل من الأعلام بمدينه فاس، رباط، دارالمنصور للطباعه و الوراقه، ۱۹۷۳ م.
- همو، دره الحجال في غره أسماء الرجال، به كوشش محمد احمدي ابوالنور، قاهره، بي نا، ۱۹۷۰ م.
- ابن قنذ، ابوالعباس احمد بن حسن بن علي بن خطيب، الوفيات، به كوشش عادل نويهض، بيروت، المكتبه التجاري للطباعه و النشر و التوزيع، بي تا.
- ذنون طه، عبدالواحد، ابن عذاري المراكشي، شيخ مورخي المغرب العربي، بيروت، دارالمدار الاسلامي، ۲۰۰۵ م.
- زمامه، عبدالقادر، «ابن ابي زرع»، المناهل، ش ۲۰، سال هشتم، ۱۹۸۱ م.
- زياده، نقولا، افريقيات، دراسات في المغرب العربي و السودان الغربي، لندن، رياض الريس للكتب و النشر، ۱۹۹۱ م.
- سعيدوني، ناصرالدين، من التراث التاريخي و الجغرافي للغرب الاسلامي، بيروت، دارلمغرب الاسلامي، ۱۹۹۹ م.
- .Edition, Leiden, Brill, 1986 Bosch – Vila, Ibn – Idharl, Encylopaedia of Islam, New
- .Edition, Leiden, Brill, 2004 Kably , M, Taikh, Encyclopaedia of Islam, New
- .New Edition, Leiden, Brill, 1993 ,Latham, J, Nasids, Encyclopaedia of Islam